

اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانام را سنگباران و باران و فرزندانم را زندانی فرمودید. مجلسی را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید، زاهدی را که من با زحمت در مجلسی تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم با لطائف‌الحیل خارج ساختید و حالا همانطور که واضح بود در صدد کودتاست. اگر نقشه شما نیست که مانند سیام تیر عقب‌نشینی کنید و بظاهر فهردان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به هندی‌ها هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسیها کمک کرد و حالا بدست جنابعالی و بصورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد این ثروت ما را به‌چنگ آورد، و اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با همه بدیهای خصوصی نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد. اگر برآستی در این فکر اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما سیدمصطفی و ناصرخان قشقائی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا به همه ما رحم فرماید. ایام بکام باد - سیدابوالقاسم کاشانی

دکتر مصدق در پاسخ آیت‌الله کاشانی پاسخ کوتاه و اهانت آمیزی به این شرح نوشته و بوسیله کسی که نامه آیت‌الله را برای او آورده بود می‌فرستد « ۲۷ مرداد - مرقومه حضرت آقا وسیله آقا حسن سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم والسلام. دکتر محمد مصدق».

نامه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق، (هرچند درباره اصالت آن تردیدهائی ابراز شده است) فرصت مناسبی برای دکتر مصدق بود که در آن شرایط حساس بار دیگر دست دوستی و اتحاد به آیت‌الله کاشانی بدهد و با استفاده از نفوذ معنوی او نقشه‌های دشمنان را خنثی نماید. بی‌اعتنائی به این نامه و دستور خودداری از مقاومت به طرفداران، این ظن را تقویت می‌نماید که دکتر مصدق، خود از عاقبت کار بیمناک شده و یا دیگر آمیدی به موفقیت در راهی که در پیش گرفته بود نداشت. خود او درباره وقایع آخرین روزهای حکومت خود می‌نویسد «همه می‌دانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هرچه زودتر به ایران مراجعت فرمایند و

چنانکه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید...». دکتر مصدق بدنبال بیان این مطلب می‌نویسد «من نه فقط با جمهوری دمکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی‌شود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند کار مملکت به همین منوال خواهد گذشت. چه بسیار ممالکی که رژیمشان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند. برای من و کسانی مثل من بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلکی که باشد، ولی چه می‌توان کرد که هر دسته از عمال بیگانه می‌خواهند ارباب خود را به این مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند...»<sup>۵۱</sup>

اگر این سخن مصدق را باور کنیم، و دلیلی هم بر رد آن نداریم، بخصوص با تاکید مجدد بر اینکه «من نه می‌خواستم ترتیب وراثت تخت و تاج را تغییر دهم و نه رژیم مشروطه را به جمهوری، آن هم جمهوری دمکراتیک تبدیل نمایم»<sup>۵۲</sup> حتی در صورت شکست طرح براندازی مصدق و ابقای او در مقام نخست‌وزیری هم، دکتر مصدق ترتیب بازگشت رژیم سلطنتی و شخص محمدرضا شاه را به ایران فراهم می‌ساخت، و چه بسا که شاه در شرایطی مناسب‌تر و قبول اصل سلطنت نه حکومت، به کشور باز می‌گشت و مفاسدی که از دخالت پیگانگان در بازگرداندن وی به قدرت حاصل شد، به بار نمی‌آمد.

بهر حال مصدق، در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خود را به دست سرنوشت سپرد، و تظاهراتی که با حرکت دسته‌های چندصد نفری در خیابانهای تهران آغاز شده بود، و نویسنده خود شاهد حقارت آن در ساعات اولیه صبح در خیابانهای مرکزی شهر بودم، تا ظهر آنروز به تظاهرات چند هزار نفری مبدل شد و در ساعات بعد از ظهر با پیوستن افراد پلیس و نظامیان به جمع تظاهرکنندگان به تصرف ایستگاه فرستنده رادیو و شهربانی و سایر مراکز حساس دولتی و نظامی انجامید. از دهها و صدها هزارها نفر تظاهرکنندگانی که در روزهای قبل از آن به نفع مصدق در خیابانها شعار می‌دادند اثری

۵۱- خاطرات و تألمات مصدق. بقلم دکتر محمد مصدق. انتشارات علمی. صفحات

۲۷۳-۲۷۴.

۵۲- خاطرات و تألمات مصدق... صفحه ۲۷۳.

در خیابانها دیده نمی‌شد، و این خواست خود او بود. تنها در خانه مصدق، افسران و سربازان محافظ او در برابر مهاجمان مقاومت کردند، که آن‌هم چند ساعتی بیش بطول نینجامید و شب‌هنگام از این خانه که بیش از دو سال مرکز ثقل سیاست ایران، بلکه جهان بود، ویرانه‌ای بیش برجای نمانده بود.

نقش آمریکائیا در بازگرداندن شاه بر اریکه سلطنت مفاصدی ببار آورد که نتایج آن بیست و پنج سال بعد به انقلاب اسلامی ایران و سقوط رژیم سلطنتی انجامید. در رأس این مفاصد احساس دین شاه نسبت به آمریکائیان و وابستگی روزافزون او به سیاست آمریکا قرار داشت، مفسده دیگر گرایش شاه بسوی یک حکومت مطلقه و خودکامه بود، که در طول زمان مفاصدی را که هر حکومت استبدادی در درون خود پرورش می‌دهد ببار آورد و بذر انقلابی را که در سال ۱۳۵۷ زبانه کشید به ثمر رسانید.



## مداخلات آمریکاییها در ایران

«انقلاب سفید» و آغاز مبارزه آیت‌الله خمینی با رژیم

نخستین مأموریت حکومتی که پس از سقوط مصدق بر سر کار آمد برقراری روابط سیاسی با انگلستان و حل مسئله نفت بود. روابط سیاسی بین ایران و انگلیس در چهاردهم آذر سال ۱۳۳۲ برقرار شد، ولی انجام مذاکرات برای حل مسئله نفت، بواسطه اختلاف نظرهایی که بین آمریکاییها و انگلیسیها، درباره مشارکت شرکتهای نفتی آمریکا در بهره‌برداری از نفت ایران بروز کرده بود، به تعویق افتاد. سرانجام شرکت‌های بزرگ نفتی غرب درباره تشکیل کنسرسیومی برای بهره‌برداری از نفت ایران به توافق رسیدند و در این کنسرسیوم شرکت سابق انگلیس و ایران چهل درصد و پنج شرکت نفتی بزرگ آمریکا نیز چهل درصد شریک شدند. بیست درصد بقیه سهام کنسرسیوم نیز بین شرکت هلندی - انگلیسی «رویال داچ شل» (۱۴ درصد) و شرکت دولتی نفت فرانسه (۶ درصد) تقسیم شد و مذاکرات ایران و کنسرسیوم نفت از فروردین سال ۱۳۳۳ آغاز گردید. قراردادی که پس از مذاکرات طولانی بین نمایندگان ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم نفت به امضا رسید، هرچند در چهارچوب قوانین ملی شدن نفت ایران تنظیم شده و نسبت به قراردادهای سابق امتیازاتی داشت، بسیاری از هدفهای ملی شدن نفت را تأمین نکرد و شرکتهای نفتی با این استدلال که نمی‌توانند امتیازی بیش از آنچه به سایر کشورهای تولیدکننده نفت داده‌اند به ایران بدهند، از قبول بسیاری از تقاضاهای حقه ایران خودداری نمودند. در مرحله اول این مذاکرات ایران اصرار داشت که بصورت شریک با کنسرسیوم وارد عمل شود، ولی نمایندگان کنسرسیوم زیر بار

نرفتند. مبنای قرارداد براساس تنصیف درآمد که در سایر کشورهای تولیدکننده نفت هم پذیرفته شده بود تنظیم گردید و مدت قرارداد چهل سال در نظر گرفته شد که به یک دوره ۲۵ ساله و سه دوره پنج ساله قابل تمدید تقسیم شده بود. درباره پرداخت غرامت به شرکت سابق نفت انگلیس و ایران (شرکت بریتیش پترولیوم فعلی) نیز چنین توافق شد که ایران مبلغ ۲۵ میلیون لیره به عنوان غرامت مستقیم به شرکت مزبور بپردازد و از دریافت حدود ۵۱ میلیون لیره‌ایکه در صورت تصویب قرارداد الحاقی نفت به ایران تعلق می‌گرفت (و به همین مناسبت در حساب سپرده خاصی نگاهداری می‌شد) خودداری نماید. شرکتهای دیگر عضو کنسرسیوم نیز موافقت کردند در سال اول اجرای قرارداد مبلغ ۳۲/۴۰۰/۰۰۰ لیره به شرکت نفت انگلیسی بپردازند و علاوه بر آن شرکت مزبور معادل ده سنت از هر بشکه نفت و فرآورده‌های نفتی صادره از ایران، تا میزان ۵۱۰ میلیون لیره از شرکای خود در کنسرسیوم دریافت نماید. این میزان غرامت، حتی بیش از مبلغ مورد ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران در زمان حکومت مصدق بود، با این تفاوت که قسمت اعظم آنرا شرکای جدید انگلیسیها در کنسرسیوم نفت تقبل کرده بودند.

نخستین گام شاه برای تحکیم قدرت خود پس از حل مسئله نفت برکناری زاهدی از مقام نخست‌وزیری بود، زیرا شاه پس از تجربه تلخی که از نخست‌وزیران مقتدر گذشته، قوام‌السلطنه و رزم‌آرا و مصدق، داشت دیگر نمی‌توانست وجود شخصیت مقتدري را در مقام نخست‌وزیری تحمل کند. شاه پس از یک مسافرت رسمی به آمریکا در سال ۱۳۳۳ مقدمات برکناری سپهبد زاهدی را از مقام نخست‌وزیری فراهم ساخت و در فرودین سال ۱۳۳۴ حسین علاء را به نخست‌وزیری منصوب کرد. دو سال بعد، در فروردین سال ۱۳۳۶، شاه دکتر منوچهر اقبال را به نخست‌وزیری برگزید، که مدت سه سال و نیم - تا شهریور سال ۱۳۳۹ در این مقام باقی ماند. دکتر اقبال یکی از مطیع‌ترین نخست‌وزیران دوران سلطنت محمدرضا شاه بود که در مکاتبات خود با مقام سلطنت خود را چاکر و غلام خانه‌زاد اعلیحضرت می‌نامید. در دوران حکومت اقبال، شاه یکبار دیگر بطور رسمی از آمریکا دیدن کرد و آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا برای بازدید او به تهران آمد. مهمترین واقعه در زندگی خصوصی شاه در این دوره طلاق ثریا و ازدواج با فرح دیبا بود، که با سوابق چپی و نوگرایی‌های خود مشکلات بزرگی در اواخر سلطنت شاه بیار آورد.

در اواخر حکومت اقبال، که دوره نوزدهم مجلس شورای ملی پایان یافته و مقدمات انتخابات دوره بیستم فراهم می‌شد، شاه، ظاهراً به توصیه آمریکائیه‌ها، یک سیستم دو حزبی در کشور بوجود آورد. در رأس یکی از این دو حزب (ملیون) دکتر اقبال و در رأس حزب دیگر (مردم) اسدالله علم قرار گرفتند، که هر دو مطیع و سرسپرده شاه بودند و رقابت و مبارزه بین آندو بیشتر صوری و نمایشی به نظر می‌رسید. اما در جریان مبارزات انتخاباتی، گروه سومی نیز که دکتر علی امینی و سیدجعفر بهبهانی شاخص‌ترین اعضای آن بودند سربلند کردند و افشای تقلب در جریان انتخابات و تشنجاتی که متعاقب آن بروز کرد شاه را مجبور به ابطال انتخابات و برکناری دکتر اقبال از مقام نخست‌وزیری نمود. نخست‌وزیر جدید، جعفر شریف‌امامی، هنگامی شروع به کار کرد که در آمریکا نیز مبارزات انتخاباتی پرهیجانی در جریان بود: ریچارد نیکسون معاون آیزنهاور، که در مدت تصدی مقام معاونت رئیس‌جمهور آمریکا روابط نزدیک و دوستانه‌ای با شاه برقرار کرده بود، برای احراز مقام ریاست جمهوری با جان کندی کاندیدای حزب دمکرات مبارزه می‌کرد. افکار و عقاید مترقیانه کندی و دعوی آزادیخواهی او، و انتقاداتی که در نطق‌ها و نوشته‌های خود از رژیم‌های خودکامه به عمل می‌آورد شاه را از عواقب پیروزی احتمالی وی در انتخابات آمریکا نگران کرده بود. برای نخستین بار، شاه به یک ماجراجوئی سیاسی در صحنه سیاست بین‌المللی دست زد و محرمانه مبالغه‌ناگفتی در اختیار صندوق انتخاباتی نیکسون گذاشت. میزان این کمک و نحوه پرداخت آن هرگز فاش نشد<sup>۵۳</sup> ولی اطلاعاتی که گروه‌های طرفدار جبهه ملی و دانشجویان مخالف ایرانی در آمریکا در اختیار ستاد انتخاباتی کندی گذاشتند ذهن او را نسبت به شاه از آغاز مشوب ساخت و تا آنجا که بخاطر دارم یکبار نیز رابرت کندی، برادر کندی که در حکومت او به وزارت دادگستری آمریکا منصوب شد، به این موضوع اشاره کرد.

بعد از پیروزی کندی در انتخابات سال ۱۹۶۰ آمریکا و آغاز کار وی در مقام ریاست جمهوری در ژانویه سال ۱۹۶۱ (دیماه ۱۳۳۹) شاه برای انجام اصلاحات مورد

۵۳- هنگام نگارش این کتاب اطلاع یافتیم که چگونگی کمک‌های محرمانه شاه به ستادهای انتخاباتی نیکسون و فورد در کتاب خاطرات اسدالله علم که بزودی تحت عنوان «شاه و من» در لندن انتشار خواهد یافت فاش شده است.

نظر آمریکائیا تحت فشار قرار گرفت. انتخابات مجدد دوره بیستم مجلس شورای ملی که در زمستان سال ۱۳۳۹ صورت گرفت، مشکلی را حل نکرد و آغاز اعتصاب معلمان در اوائل سال ۱۳۴۰، که درخشش به اشاره دکتر علی امینی آنرا سازمان داده بود، به تظاهرات و تیراندازی در میدان بهارستان و استعفای شریف‌امامی از مقام نخست‌وزیری انجامید. فشار آمریکائیا برای انتخاب امینی بجای شریف‌امامی راز مکتومی نیست. «باری روبین» نویسنده و محقق آمریکائی درباره سوابق این امر و حوادث دوران حکومت امینی تا سقوط او که «انقلاب سفید» معروف شاه را بدنبال داشت چنین می‌نویسد:

در سال ۱۹۶۰، که سال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود، برای نخستین بار پس از سقوط مصدق ایران دچار یک سلسله تشنجات سیاسی شد و در مطبوعات آمریکا مطالب انتقاد آمیزی درباره شیوه غیر دموکراتیک حکومت شاه در ایران انتشار یافت. با پیروزی کنده در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که با وعده تغییرات عمیق و اساسی در سیاست داخلی و خارجی آمریکا بر سرکار آمده بود، شاه هم ناچار روش خود را تغییر داد و در ماه مه سال ۱۹۶۱ (اردیبهشت ۱۳۴۰) دکتر علی امینی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. دکتر امینی در طول سال ۱۹۶۰ به طرفداری از آزادی انتخابات و تغییر روش حکومت برخاسته و در آن تاریخ در جناح مخالف دولت قرار داشت. شاه برخلاف میل باطنی خود و برای خروج از بن‌بستی که در آن گرفتار شده بود به نخست‌وزیری امینی تن درداد، زیرا او هم در ردیف سیاستمداران مستقل و نیرومندی مانند قوام‌السلطنه و رزم‌آرا و مصدق و زاهدی بود و شاه هرگز نسبت به کسانی که تفوق و برتری او را در حکومت مورد تهدید قرار دهند نظر مساعدی نداشت.

امینی که از قدیمی‌ترین خانواده‌های ایرانی است تحصیلات خود را در رشته حقوق در پاریس به انجام رسانده و پس از بازگشت به ایران پستهای دولتی مهمی را اشغال کرده بود. امینی در کابینه‌های رزم‌آرا و مصدق و زاهدی و حسین علاء عضویت داشت و همکاری وی با همه آنها درجه انعطاف سیاسی او را نشان می‌داد. امینی قبل از سقوط حکومت مصدق از او جدا شد و پس از سقوط مصدق در کابینه زاهدی به‌عنوان وزیر دارائی مسئولیت حساس و سنگین مذاکره با کمپانیهای نفتی را به‌عهده گرفت. امینی همچنین رابط اصلی دولت با آمریکا برای دریافت وام و کمکهای اقتصادی از آمریکا بود که در هر دو مورد موفق شد. هرچند توافق او با



کمپانیهای نفتی، با وجود تلاشی که برای تأمین حداکثر امتیاز برای ایران در آن شرایط به عمل آورد با مخالفت و اعتراض بقایای جبهه ملی و طرفداران مصدق مواجه گردید.

نقش حساس امینی در مذاکرات نفت و شهرت و موقعیتی که در جریان این مذاکرات در محافل بین‌المللی بدست آورد برای شاه خوش آیند نبود. شاه در وجود او یک قوام السلطنه تازه و رقیب بالقوه‌ای برای قدرت خود می‌دید و به همین جهت وقتی زیر پای زاهدی را جارو کرد امینی را هم از صحنه سیاست داخلی ایران بیرون راند و او را به عنوان سفیر ایران در آمریکا به واشنگتن فرستاد. فعالیت‌های امینی در آمریکا و شهرتی که با چند نطق و مصاحبه در آمریکا بدست آورده بود نگرانی‌های تازه‌ای برای شاه بوجود آورد و به همین جهت پیش از پایان دوره مأموریتش در آمریکا به تهران احضار گردید. از جمله شایعاتی که درباره علت احضار او به تهران منتشر شد نقش احتمالی وی در طرح یک توطئه کودتا با پشتیبانی آمریکائیان بود.

در واقع امینی در دوران مأموریت خود در آمریکا روابط نزدیکی با مقامات دولتی و شخصیت‌های سیاسی برجسته آنروز آمریکا برقرار کرده بود. یکی از این شخصیت‌ها که با امینی روابط دوستانه‌ای داشت جان کندی سناتور معروف ماساچوست بود، که در انتخابات سال ۱۹۶۰ از طرف حزب دمکرات آمریکا کاندیدای مقام ریاست جمهوری شد و با موفقیت در انتخابات در ژانویه سال ۱۹۶۱ زمام امور آمریکا را بدست گرفت. با توجه به این رابطه گفته شد که شاه تحت فشار آمریکائیان امینی را به نخست‌وزیری منصوب کرده است. دلیلی بر تأیید این ادعا وجود ندارد، ولی قدر مسلم اینست که امینی در میان آمریکائیان از محبوبیت خاصی برخوردار بود و مطبوعات آمریکا هم از انتخاب او به مقام نخست‌وزیری استقبال کردند. امینی که خود از ملاکین بزرگ بود در یکی از نخستین سخنرانی‌های خود در مقام نخست‌وزیری با صراحت خطاب به مالکان بزرگ گفت «یا به تقسیم اراضی رضایت بدهید، یا انقلاب شما را وادار به تقسیم زمین‌هایتان خواهد کرد». نیویورک تایمز در تفسیر این نطق سرمقاله‌ای منتشر کرد و ضمن آن نوشت «این بهترین و امیدبخش‌ترین چشم‌انداز است که پس از سالها در صحنه سیاست ایران به چشم می‌خورد. و شاید آخرین امید برای نجات و بهبودی اوضاع یکی از بیمارترین کشورهای بیمار جهان باشد». بسیاری از دیپلماتهای آمریکائی همین نظر را داشتند و حکومت امینی را چاره حل مشکلات ایران می‌دانستند.

شاه درباره اصل اصلاحات ارضی با امینی اختلاف نظری نداشت، ولی امینی اصلاحات ارضی را نقطه شروع تغییرات و اصلاحات اساسی در زمینهای دیگر و مبارزه با فساد اداری می‌دانست که شاه با آن موافق نبود. باوجود این اختلاف اصلی شاه را با امینی باید در ارتباط نزدیک او با آمریکائیا و خطری جستجو نمود که شاه برای قدرت خود در این رابطه حس می‌کرد.

از تحولات سیاسی عمده ایران در این دوره تلاش شاه برای رفع بحران در روابط ایران و شوروی است. شاه پس از کودتای عراق و احساس خطر از نزدیکی شوروی و رژیم جدید عراق به فکر حل اختلافات خود با شورویها افتاد و روسها هم بهای سنگینی برای حل این اختلاف مطالبه نکردند. مهمترین شرط شوروی برای بهبود روابط دو کشور تعهد ایران درباره خودداری از واگذاری پایگاههای موشکی به آمریکا در خاک خود بود. ایران این شرط را پذیرفت و آمریکا هم با آن مخالفت نکرد، زیرا با تولید موشکهای پیشرفته و دور پرواز و زبردنیهای مجهز به موشک پولاریس، آمریکا نیازی به احداث پایگاههای پرتاب موشک در مجاورت مرزهای شوروی نداشت. پس از این توافق دولت شوروی نه فقط تبلیغات و حملات خود را علیه ایران قطع کرد، بلکه به تمجید و ستایش از شاه ایران پرداخت و از اواسط دهه ۱۹۶۰ کمک‌های اقتصادی و نظامی قابل ملاحظه‌ای به رژیم شاه نمود. مبادلات بازرگانی بین دو کشور نیز بطور چشمگیری افزایش یافت و قراردادی برای صدور گاز طبیعی ایران به شوروی به امضا رسید.

از وقایع قابل ذکر دیگر در اوائل دهه ۱۹۶۰ برکناری تیمور بختیار از ریاست سازمان اطلاعات و امنیت ایران (ساواک) و کنترل مستقیم شاه بر این سازمان می‌باشد. تیمور بختیار که در مقام ریاست سازمان امنیت ایران قدرت زیادی کسب کرده بود ظاهراً به علت تحریکات علیه حکومت امینی از کار برکنار شد. ولی برکناری او دلایل مهمتر و عمیقتری داشت. این موضوع را کرمیت روزولت کارگردان کودتای سال ۱۹۵۳ تهران در مصاحبه‌ای با نویسنده این کتاب در تاریخ بیستم مارس ۱۹۸۰ فاش ساخت. بختیار در سفری به آمریکا قبل از روی کار آمدن امینی به ملاقات آلن دالس رئیس سیا و کرمیت روزولت رفته و از آنها برای ترتیب یک کودتا علیه شاه کمک خواسته بود. آمریکائیا بهیچ وجه با اجرای چنین نقشه‌ای موافق نبودند و به همین جهت شاه را در جریان امر گذاشتند و شاه هم در اولین فرصت مناسب او را از کار برکنار کرد. بختیار باوجود برکناری خود از ریاست ساواک از تحریکات خود علیه شاه دست برنداشت تا اینکه سرانجام بوسیله عوامل

سازمانی که خود آنرا بوجود آورده بود در عراق به قتل رسید.  
پس از انتصاب دکتر امینی به مقام نخست‌وزیری، شاه که از روابط نزدیک او با آمریکائیان بی‌مناک بود، خود در صدد برقراری روابط نزدیکتری با رئیس‌جمهور جدید آمریکا برآمد و در سفری به واشنگتن آمادگی خود را برای انجام اصلاحات مورد نظر آمریکائیان اعلام داشت. کندی از شاه خواست که قسمتی از هزینه‌های نظامی خود را صرف بهبود اوضاع اقتصادی کشور بنماید و ارتش ۲۴۰/۰۰۰ نفری خود را در یک دوره دو یا سه ساله به ۱۵۰/۰۰۰ نفر تقلیل دهد. پذیرفتن این طرح برای شاه خیلی شاق بود. ولی به ظاهر اصل تجدیدنظر در سازمان ارتش خود را پذیرفت تا در فرصتی مناسب از زیر بار این تعهد شانه خالی کند.

در آغاز دومین سال زمامداری دکتر امینی، شاه مقدمات برکناری او را فراهم ساخته بود و سرانجام در ژوئیه سال ۱۹۶۲ (تیرماه ۱۳۴۱) او را از صحنه خارج کرد. امینی بعداً شکست و سقوط خود را به عدم حمایت کافی از طرف واشنگتن و خودداری آمریکا از پرداخت کمک‌های مالی و اقتصادی لازم به حکومت خود نسبت داد، ولی واقعیت امر این بود که واشنگتن نتوانست از او در مقابل شاه حمایت کند. شاه هنگام برکناری امینی طرح‌های خود را برای «رفورم از بالا»، که اصلاحات ارضی هم بخشی از آن بود آماده کرده بود. این طرح‌ها که بعداً با سرو صدای زیاد اعلام گردید به «انقلاب سفید» معروف شد. ۵۴...

پیش از پرداختن به تشکیل حکومت علم و «انقلاب سفید» شاه، که زمینه را برای انقلاب خونین ۱۳۵۷ فراهم ساخت، اشاره به چند واقعه مهم دیگر در زمان حکومت کوتاه امینی ضروری به نظر می‌رسد: دکتر امینی همراه فرمان نخست‌وزیری خود فرمان انحلال مجلس بیستم را نیز از شاه گرفت، ولی در تمام مدت حکومت چهارده ماهه خود از انجام انتخابات جدید خودداری کرد، باوجود این در دوران حکومت امینی مطبوعات آزادی نسبی داشتند. جبهه ملی هم فعالیت خود را از سر گرفت و گروه تازه‌ای از اعضای سابق جبهه ملی بنام نهضت آزادی پا به عرصه وجود نهاد. در زمان حکومت امینی عده‌ای از مقامات سابق لشگری و کشوری، از جمله ارتشبد

۵۴- جنگ قدرتها در ایران. بقلم باری روبین - ترجمه محمود طلوعی. چاپ ۱۳۶۳.

هدایت وزیر سابق جنگ، سرلشگر ضرغام وزیر سابق دارائی، ابوالحسن ابتهاج رئیس سابق سازمان برنامه و سرلشگر علوی مقدم وزیر سابق کشور و رئیس اسبق شهربانی بازداشت شدند و نورالدین الموتی وزیر دادگستری امینی که از گروه ۵۳ نفر و از مؤسسين حزب توده بود، سرلشگر حسین آزموده دادستان دادگاه دکتر مصدق را «آشمن ایران»<sup>۵۵</sup> خواند و با این سخن خود جنجال بزرگی آفرید.

برای جانشینی دکتر امینی، شاه یکی از نزدیکترین کسان خود، اسدالله علم، را برگزید و بدین سان ریاست دولت و اختیارات حکومت را عملاً به دست خود گرفت. برای جلب اطمینان آمریکائیان از اینکه برنامه اصلاحات ارضی و سایر برنامه‌های «اصلاحی» مورد نظر آمریکائیان در حکومت علم دنبال خواهد شد، حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی کابینه امینی در پست خود ابقا گردید و آزادی عمل کامل برای ادامه برنامه اصلاحات ارضی و نطق‌های تند و تیز انقلابی به او داده شد. جانسون معاون کندي در شهریور ۱۳۴۱، کمتر از دو ماه بعد از برکناری امینی به تهران آمد و شاه در مجلس ضیافتی که به افتخار او ترتیب داده شد موکداً از ادامه برنامه اصلاحات ارضی و برنامه‌های دیگری که «به نفع کارگران و کارمندان دولت و طبقات مختلف دیگر و بالا بردن سطح زندگی مردم ایران در دست اجراست» سخن گفت.

در مهرماه سال ۱۳۴۱ نخستین برنامه «اصلاحی» حکومت علم با انتشار تصویبنامه مربوط به انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی افشا گردید. در این تصویبنامه، که متن آن روز شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ در جراید منتشر شد. برای نخستین بار به زنان حق رأی داده شده و قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف گردیده و در مراسم سوگند انتخاب‌شوندگان به عضویت انجمن‌ها بجای سوگند به قرآن، سوگند به «کتاب آسمانی» آورده شده بود.

مبارزه آیت‌الله خمینی با شاه از همین نقطه آغاز شد: «به دنبال اعلام تصویبنامه‌ی انجمن‌های ایالتی در جراید عصر تهران، امام خمینی بی‌درنگ علمای طراز اول قم را به نشست و گفتگو پیرامون این تصویبنامه دعوت کرد و ساعتی بعد اولین

۵۵- آشمن یکی از افسران نازی بود که گفته می‌شد در کشتار یهودیان آلمان نقش اساسی داشته است. آشمن پس از جنگ بوسیله مأموران مخفی اسرائیل از مخفی‌گاه خود در آمریکای جنوبی ربوده شد و در یک دادگاه اسرائیلی محاکمه و اعدام گردید.

نشست علمای قم در منزل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری تشکیل یافت. شرکت کنندگان در این جلسه، علاوه بر آیت‌الله‌زاده حائری (حاج آقا مرتضی) که جنبه‌ی میزبانی داشت، امام خمینی و آقایان گلپایگانی و شریعتمداری بودند.<sup>۵۶</sup> در این جلسه تصمیم گرفته شد طی تلگرافی به شاه مخالفت علمای اسلام با مفاد تصویب‌نامه مزبور اعلام و لغو فوری آن درخواست شود. در کتاب بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی درباره این تلگراف و انعکاس آن می‌خوانیم:

تلگرافهای علمای قم به شاه در مخالفت با تصویب‌نامه، در روز ۱۷ مهرماه ۱۳۴۱- که فقط یک شب از اعلام آن در جراید عصر تهران می‌گذشت - مخایره گردید و پس از گذشت نزدیک به یک هفته، پاسخ مبهم و زندهای از شاه رسید که با حيله و نیرنگ زیرکانه‌ای همراه بود. او در این تلگراف، علمای قم را با عنوان «حجت‌الاسلام» مورد خطاب قرار داده بود تا بدینوسیله شخصیت و مقام آنان را پائین بیاورد و به آنها گوشزد کند که شاه مملکت هنوز شما را به‌عنوان «آیت‌الله» به رسمیت نمی‌شناسد! چه برسد به مقام مرجعیت که شما «زست» آنرا به خود گرفتاید! و خلاصه اینکه شما در پیشگاه ملوکانه «محلّی از اعراب ندارید» که در امور کشور دخالت نمائید! البته این نقشه‌ی تازه‌ای نبود که شاه به آن مبادرت می‌ورزید، بلکه از زمان زعامت مرحوم آیت‌الله بروجردی، که رژیم در پیشبرد اغراض و منافع اربابان خود، سخت دچار مشکلاتی گردید و با ایجاد موانعی از طرف آن مرحوم روبرو شد، تصمیم گرفت که پس از رحلت ایشان، تا آنجا که ممکنست از استقرار مرجعیت عامه در قم جلوگیری نماید! از این روی پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله بروجردی، بی‌درنگ تلگراف تسلیتی به نجف اشرف مخایره کرد تا بدینوسیله افکار عامه‌ی مردم را بسوی نجف سوق داده، مرجعیت و زعامت شیعیان را به آنجا که از ایران و پایتخت آن دور می‌باشد منتقل سازد!...

شاه در پایان تلگراف مزبور نیز با آوردن جمله «توفیقات جناب مستطاب عالی را در هدایت افکار عوام خواهانیم!» به اصطلاح به علمای قم طعنه زده بود که وظیفه شما هدایت عوام است نه دخالت در امور کشور...<sup>۵۷</sup>

۵۶- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی. تألیف سیدحمید روحانی... صفحه ۱۴۹.

۵۷- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی. تألیف سیدحمید روحانی - صفحات

چون شاه در تلگراف خود به عنوان علمای قم نوشته بود که تلگراف آقایان را برای رسیدگی به دولت فرستادم، آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۸ مهرماه ۱۳۴۱ تلگرافی به عنوان «امیر اسدالله علم - شاغل مقام نخست‌وزیری» به تهران مخابره و ضمن آن متذکر شدند «در تعطیلی طولانی مجلسین دیده می‌شود دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است. مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شوری برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه خداوند قادر قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد... در خاتمه یادآور می‌شود که علمای اعلام ایران و اعتبار مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالف با شرع ساکت نخواهند ماند». علم به این تلگراف پاسخ نداد و چون از لغو تصویبنامه مربوط به انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم خبری نشد. آیت‌الله خمینی روز پانزدهم آبان سال ۱۳۴۱ تلگرافی به عنوان شاه فرستادند که نخستین رویارویی مستقیم ایشان با شاه به‌شمار می‌آید. در این تلگراف آمده است «...با آنکه به آقای اسدالله علم در این بدعتی که می‌خواهد در اسلام بگذارد تنبه دادم و مفاسدش را گوشزد کردم ایشان نه به امر خداوند قاهر گردن نهادند و نه به قانون اساسی و قانون مجلس اعتنا نمودند و نه به نصیحت علمای اسلام توجه کردند و نه به خواست ملت مسلمان که طومارها و تلگرافات و مکاتیب بسیاری از آنها از اقطار کشور نزد اینجانب و علمای اعلام قم و تهران موجود است وقعی گذاشتند و نه به اجتماعات انبوه قم و تهران و سایر شهرستانها و ارشاد مفید خطباء اسلام احترام قائل شدند. آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و انعکاس تلگرافات مسلمین و اظهار تظلم آنها به اعلیحضرت و علمای ملت جلوگیری کرده و می‌کند و برخلاف قانون اساسی مطبوعات کشور را مختنق کرده بوسیله مأمورین در اطراف، ملت مسلمان را که می‌خواهند عرضحال خود را به اعلیحضرت و علمای ملت برسانند ارباب و تهدید می‌کند. آقای علم تخلف خود را از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و برملا نموده. آقای اسدالله علم گمان کرده با تبدیل کردن قسم قرآن مجید به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و «اوستا» و انجیل و بعضی کتب ضاله را قرین یا به جای آن قرار داد. این شخص تخلف از قانون اساسی را به بهانه التزامات بین‌المللی شعار خود دانسته.. تشبث به التزامات بین‌المللی، برای سرکوبی قرآن کریم و اسلام و قانون اساسی و ملت، جرم بزرگ و لایغفر است. اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را

متوجه می‌کنم به اینکه اطمینان فرمائید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی، می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویبنامه خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند تا نقشه‌های شوم دشمنان اسلام و ملت را عمل کنند. انتظار ملت مسلمان آنست که با امر اکید آقای علم را ملزم فرمائید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید والا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنرا از آشوب مسئلت می‌نمایم.»<sup>۵۸</sup>

آیت‌الله خمینی در همین تاریخ (۱۵ آبان ۱۳۴۱) تلگراف شدیداللحنی نیز به‌عنوان علم نخست‌وزیر فرستاده و ضمن آن با اشاره به تلگراف قبلی خود نوشتند «معلوم می‌شود شما بنا ندارید به نصایح علماء اسلام که ناصح ملت و مشفق امتند توجه کنید و گمان کردید ممکنست در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد. علمای اعلام قم و نجف اشرف و سایر بلاد تذکر دادند که تصویبنامه غیر قانونی شما برخلاف شریعت اسلام و برخلاف قانون اساسی و قوانین مجلس است... اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض اوستای زردشت و انجیل و بعضی کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم (تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان) افتاده‌اید و کهنه‌پرستی را می‌خواهید تجدید کنید بسیار در اشتباه هستید. اگر گمان کردید با تصویبنامه غلط و خلاف قانون اساسی می‌شود پایه‌های قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است سست کرد و راه را برای دشمنان خائن به اسلام و ایران باز کرد بسیار در خطا هستید. اینجانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید والا علماء اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد. والسلام علی من التبع الهدی.»<sup>۵۹</sup>

چاپ و پخش این دو تلگراف در تهران و شهرستانها نام آیت‌الله خمینی را بر

۵۸- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی... صفحات ۱۵۷-۱۵۲.

۵۹- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی... صفحات ۱۵۸-۱۵۷.

سر زبانها انداخت و اصناف و گروههای دیگر سیاسی، از جمله نهضت آزادی هم بیانیه‌هایی در پشتیبانی از آن منتشر کردند. در بیانیه نهضت آزادی به نامه‌ای از دکتر مصدق استناد شده و از قول ایشان نقل شده بود که «استناد دولت به اینکه مشروطه باید از پائین به بالا سرایت کند و تا انجمن‌های شهری و ایالتی انتخاب نشوند مردم نمی‌توانند و کلای خوبی انتخاب کنند عذری است بدتر از گناه. چونکه در مملکت اول مردم نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کنند و چنانچه بعد مجلس قانونی برای تشکیل انجمن‌ها وضع نمود به این کار مبادرت می‌نمایند». در بیانیه نهضت آزادی همچنین آمده بود «امر مسلم اینست که دل آقایان برای آزادی و حق انتخاب کردن کسی نسوخته است و به هیچوجه قصد اعطای حق به زنها یا مردها و اجرای انتخابات صحیح و واگذاری کارها به مردم در بین نیست. وقتی علیرغم صریح قانون اساسی و سنت ۵۶ ساله مشروطیت با بی‌پروائی فوق‌العاده‌ای ملت ایران را از انتخابات مجلس شورای ملی محروم می‌کنند خیلی مضحک است که بخواهند به خانم‌ها حق انتخاب نمایندگان انجمن‌های ایالتی و بعد مجلس شورا را بدهند. مگر مردها در این مملکت چه حالا و چه دوره‌های بعد از کودتا که با آن رسوائی انتخابات به عمل آمد حق رأی دارند و داشتند که زنها از آن محروم باشند!»<sup>۶۰</sup>

علم برای فرونشاندن سروصدها و تشنجاتی که بر سر تصویبنامه مربوط به انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی برپا شده بود با ارسال تلگرافی به‌عنوان سه نفر از علمای قم (آقایان شریعتمداری و گلپایگانی و مرعشی نجفی) و نادیده گرفتن آیت‌الله خمینی که سردمدار اصلی این مبارزه بود سعی کرد نقش آیت‌الله خمینی را در این جریان کم‌رنگ‌تر نماید. مضمون تلگراف، که علم در یک مصاحبه مطبوعاتی در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۴۱ مفاد آنرا تکرار نمود این بود که نظر دولت درباره شرط اسلامیت انتخاب کنندگان و انتخاب‌شوندگان انجمن‌های ایالتی و ولایتی همان نظریه آقایان علماست و منظور از سوگند به کتاب آسمانی هم همان سوگند به قرآن مجید است و فقط اقلیت‌های مذهبی به کتاب مقدس خودشان سوگند یاد می‌کنند، و بالاخره اینکه موضوع شرکت بانوان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی به مجلس ارجاع خواهد شد. بعضی از آقایان علما تلگراف نخست‌وزیر و توضیحات او را در مصاحبه مطبوعاتی کافی و



قانع کننده می دانستند، ولی آیت الله خمینی دست از مبارزه برنداشته و اعلام داشتند که این مسئله با تلگراف و مصاحبه حل نمی شود و تا وقتی که دولت رسماً لغو تصویبنامه را از طریق جراید اعلان نکند به مبارزه ادامه خواهند داد. جمعی از علمای تهران به پیروی از آیت الله خمینی مردم را به اجتماع در مسجد سید عزیزالله دعوت کردند و عده ای نیز از تهران عازم قم شدند. سرانجام دولت چاره ای جز لغو تصویبنامه انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی و اعلام آن در جراید روز دهم آذرماه ۱۳۴۱ ندید و بدین سان آیت الله خمینی در اولین مبارزه جدی خود با شاه و دولت به پیروزی رسید.

اما عقب نشینی شاه در مقابل روحانیون، خوشایند آمریکائیان نبود. انتشار مطالب انتقادآمیز تازه ای درباره اوضاع ایران در مطبوعات آمریکا، که شاه آنها انعکاسی از نظریات مقامات رسمی آمریکا می پندارد، بر نگرانی های او از امکان تغییر رویه آمریکا نسبت به رژیم می افزاید. یکماه بعد از ختم غائله انجمن های ایالتی و ولایتی، طرح شش ماده ای معروف به «انقلاب سفید» تهیه می شود و شاه آنها در یک اجتماع غیرعادی در تهران، که از نمایندگان طبقات مختلف مردم از جمله کشاورزان و کارگران برای شرکت در آن دعوت شده است اعلام می نماید. در این اجتماع که روز ۱۹ دیماه سال ۱۳۴۱ در یک استادیوم سرپوشیده ورزشی در تهران تشکیل شد شاه اصول ششگانه انقلاب سفید خود را به این شرح اعلام داشت:

«اصولی که من به عنوان پادشاه مملکت و رئیس قوای سه گانه به آراء عمومی می گذارم و بدون واسطه و مستقیماً رأی ملت ایران را در استقرار آن تقاضا می کنم به شرح زیر است:

- ۱- الغای رژیم ارباب - رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی ایران براساس لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن.
- ۲- تصویب لایحه قانون ملی کردن جنگلها در سراسر کشور
- ۳- تصویب قانون فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.
- ۴- تصویب لایحه قانون سهم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی.
- ۵- لایحه اصلاحی قانون انتخابات.
- ۶- لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.

بدنبال اعلام اصول ششگانه «انقلاب سفید» که بعد از خونین شدن آن به «انقلاب شاه و ملت» معروف شد، تبلیغات وسیعی برای شرکت مردم در رفراندوم آغاز گردید، ولی همزمان با این تبلیغات آیت‌الله خمینی با تشکیل جلساتی از علمای قم علم مخالفت با اصول پیشنهادی شاه را برافراشت. در کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» پس از اشاره به جلساتی که برای بحث درباره‌ی لوایح ششگانه در قم تشکیل می‌شد آمده است که با وجود اخطار و هشدارهای آیت‌الله خمینی در این مورد «از آنجا که برخی از مقامات روحانی از اوضاع سیاسی و جریانات پشت پرده بی‌خبر و از شم سیاسی بی‌بهره بودند، نمی‌توانستند حقایق و واقعیات را بدست آورند و تصمیم قاطعی اتخاذ کنند. از این‌روی، جلسات و نشست‌های پی‌درپی که از طرف مقامات برجسته روحانی تشکیل می‌گردید بدون اخذ نتیجه پایان می‌یافت و حالت تردید و ندانم‌کاری بعضی‌ها جلو پیشرفت کار را می‌گرفت تا بالاخره قرار شد نماینده‌ای از رژیم بخواهند و غرض و انگیزه‌ی شاه را از طرح این رفرم جويا شوند و نظریات علمای قم را نیز ابلاغ نمایند». بدنبال این تقاضا نماینده‌ای از طرف دربار (آقای بهبودی) به قم رفت و چندین جلسه با علمای قم به گفتگو نشست، ولی توضیحات او آقایان علما را قانع نکرد و سرانجام آیت‌الله روح‌الله کمالوند به نمایندگی علمای قم به دربار رفت تا مستقیماً درباره‌ی لوایح ششگانه با شاه مذاکره نماید. در کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» درباره‌ی ملاقات مرحوم کمالوند با شاه می‌خوانیم:

«مرحوم کمالوند در روز معینی - بی‌سر و صدا - به دربار رفته با شاه ملاقات کرد، نظریات خیراندیشانه‌ی علمای قم را به او رسانید و موضع منفی و مخالفت شدید آنانرا در صورت دست زدن او به اجرای نقشه‌ها و توطئه‌های ضد اسلامی به او گوشزد کرد و او را از عواقب شوم خودسریها، قانون‌شکنی‌ها و مخالفت با مبانی اسلام و خواسته‌های ملت برحذر داشت. شاه از آنجا که موجودیت تاج و تخت خویش را به اجرای رفرم وارده از آمریکا بسته می‌دید و از طرفی مرد باصلابت و سرسختی در جامعه روحانیت نمی‌دید که بتواند در برابر سیل بنیان‌کن «انقلاب سفید» ایستادگی نماید و با یک توپ و تشر شاهانه جا خالی نکند به پندها و اندرزها و اعلام خطرهای مرحوم آیت‌الله کمالوند واقعی ننهاد و با کمال خودخواهی و غرور، آخرین حرف خود را با روحانیت چنین بازگو نمود که: «اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود من باید این برنامه را اجرا کنم، زیرا اگر اجرا نکنم من از بین می‌روم و کسانی روی کار

می آیند و به این کارها دست می زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند، بلکه این مساجد را بر سر شما خراب خواهند کرد و شما را نیز از بین خواهند برد»!... ضمناً مرحوم کمالوند روی این نکته تکیه کرده بود که «رفراندوم در قانون اساسی ایران پیش بینی نشده و شما دولت مصدق را به جرم انجام رفراندوم تحت تعقیب قرار دادید، اکنون چگونه خود به آن دست می زنید؟». شاه برای بیرون آمدن از این بن بست به توجیه‌هایی متوسل شده بود، از جمله اینکه ما رفراندوم نمی کنیم، بلکه «تصویب ملی» می خواهیم انجام دهیم! و بدنبال همین توجیه شاهانه! یکباره لحن رادیو و مطبوعات نیز تغییر کرد و به جای «رفراندوم» لفظ «تصویب ملی» به کار گرفته شد...»<sup>۶۱</sup>

بعد از بازگشت آیت‌الله کمالوند از تهران و گزارش منفی ملاقات او با شاه، علمای قم دربارهٔ واکنشی که باید در برابر رفراندومی که تاریخ آن برای روز ششم بهمن تعیین شده بود، درپیش بگیرند اختلاف نظر پیدا کردند. آیت‌الله خمینی مانند گذشته در رأس جناحی قرار داشت که به هیچوجه حاضر به تسلیم و سازش نبودند. اعلامیهٔ تحریم رفراندوم از طرف آیت‌الله خمینی روز دوم بهمن انتشار یافت و بدنبال پخش این اعلامیه در بازار تهران، بازار و مغازه‌های اطراف آن بسته شد و جمعیت بطرف خانهٔ آیت‌الله خوانساری که نزدیک بازار بود براه افتادند. آیت‌الله خوانساری نیز به جمع تظاهرکنندگان پیوست و جمعیت بطرف منزل آیت‌الله بهبهانی در سر پولک براه افتادند. در منزل آیت‌الله بهبهانی، آقای فلسفی پشت میکروفون قرار گرفته و ضمن حملات شدیدی به «رفراندوم قلابی» و شرح «جنایاتی که در زیر سرپوش این رفراندوم می‌خواهند مرتکب بشوند» اعلامیهٔ مشترک آقایان بهبهانی و خوانساری را در تحریم رفراندوم که همانجا صادر کرده بودند قرائت نمود.

تظاهراتی که روز سه‌شنبه ۳ بهمن ۱۳۴۱ در مخالفت با رفراندوم آغاز شده بود، روز چهارشنبه نیز ادامه یافت و علاوه بر بازاریان، طرفداران جبههٔ ملی و دانشگاہیان هم در آن شرکت کردند، ولی شاه که این بار قصد عقب‌نشینی در برابر حرکت روحانیون را نداشت روز چهارم بهمن، طبق برنامهٔ پیش‌بینی شده به قم رفت و در برابر جمعیتی که بیشتر از تهران به قم اعزام شده بودند در نهایت عصبانیت یکی از شدیدالحن‌ترین

نطق‌های خود را علیه روحانیت ایراد کرد. قسمتی از این سخنرانی، که در کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» نقل شده به شرح زیر است:

... یک عده نفهم و فشری که مغز آنها تکان نخورده همیشه سنگ در راه ما می‌انداختند، چون مغز آنها تکان نخورده و قابل تکان خوردن نبوده... ارتجاع سیاه اصلاً نمی‌فهمد و از هزار سال پیش تا کنون فکرش تکان نخورده. او فکر می‌کند که زندگی عبارت از اینست که چیزی یا مالی به ظلم و بیکاری و یا به بطالت و یا از این قبیل بدست آورد و غذائی بخورد و سر بیالین بگذارد... ولی مفت‌خوری دیگر تمام شده است. در لوايح ششگانه برای همه فکر مناسبی شده... مقرراتی که امروز وضع کردیم از مقررات سایر ملل اگر جلوتر نباشد عقب نیست... اما چه کسانی با این مسائل مخالفت می‌کنند؟ ارتجاع سیاه، کسان نفهمی که درک ندارند و بدنیت هستند... مخربین سرخ تکلیفشان روشن است و اتفاقاً کینه من هم نسبت به آنها کمتر است. او علناً می‌گوید من می‌خواهم مملکت را تحویل خارجی بدهم دروغ و تزویر در کارش نیست. ولی کسانی که غیر از این می‌کنند یعنی به دروغ دم از وطن‌پرستی می‌زنند ولی در عمل به این مملکت پشت پا می‌زنند، منظور من از ارتجاع سیاه آنها هستند. در این ۲۲ سال سلطنت من آنها چه کردند؟ در واقعه آذربایجان کجا بودند؟ من می‌دانم کجا بودند رفتند با پیشموری ائتلاف کردند و به این مملکت خیانت کردند. همین‌ها بودند که چندروز پیش در تهران جمعیت کوچک و مضحکی از یک مشت بازاری احمق ریشو در بازار راه انداختند که سروصدا بکنند. همین‌ها بودند که با پیشموری ائتلاف کردند و با او شراب خوردند. امروز این آقایان ادعای وطن‌پرستی دارند. اینها نمی‌خواهند مملکت آباد شود. اینها به منافع خودشان فکر می‌کنند... سرمشق این عده بدبخت‌ها حکومت مصر است، حکومت مصر که همه اعمالش برخلاف ماست... اینها که ایده‌آلشان حکومت مصر است می‌گویند ما ارتش نمی‌خواهیم ولی همین حکومت مصر متجاوز از هزار میلیون دلار اسلحه خریده، آنوقت باید بقول این آقا که ایده‌آلش حکومت مصر است ارتش را منحل کنیم. ما پانزده میلیون دهقان را صاحب زمین کردیم، ولی لیدر آقایان عبدالناصر مصری حداقل پانزده هزار زندانی سیاسی دارد و نه مجلس و نه انتخاباتی. آنوقت این عبدالناصر مصری ایده‌آل این آقایان است و ما اینجا آزاد نیستیم و آنها آنجا آزادند. خوب ملاحظه کنید که منطق آقایان از چه قرار است. اینها البته مخالفین اصلاحات هستند برای اینکه دیگر آنها نمی‌توانند کسی را اغوا

کنند... اینها صدبرابر خائن‌تر از حزب توده هستند...»<sup>۶۲</sup>

رفراندوم ششم بهمن ۱۳۴۱ سرانجام در جو متشنجی برگزار گردید و نتیجه آن ۵/۵۹۸/۷۱۱ رأی موافق لوایح ششگانه و ۴۱۱۵ رأی مخالف آن اعلام شد! بلافاصله پس از اعلام نتایج رسمی رفراندوم کندی رئیس‌جمهور آمریکا تلگراف تبریک مفصلی برای شاه فرستاد و ضمن آن نوشت «اکنون که اکثریت عظیم ملت ایران رهبری آن اعلیحضرت را در راهی که کاملاً منعکس‌کننده خواسته‌های ایشان است مورد تأیید قاطع قرار داده‌اند مسلم است که این پشتیبانی ملی اعتماد آن اعلیحضرت را به درستی راهی که برگزیده‌اند تقویت کرده و عزم شما را در رهبری کشور خویش به جانب پیروزی در مبارزه‌ایکه برای بهبود زندگی ملت خود در پیش گرفته‌اید راسخ‌تر خواهد ساخت». شاه هم در جواب کندی نوشت «از تبریکات محبت‌آمیز شما بسیار ممنونم. نتیجه رفراندوم همانطور که متذکر شده‌اید منعکس‌کننده پشتیبانی قلبی و کامل و تقریباً به اتفاق آراء اصلاحات اساسی است که بدست من صورت می‌گیرد... یقین دارم که ما در اجرای طرح‌های اجتماعی و اقتصادی خودمان می‌توانیم به حسن نیت دوستان آمریکائی خویش اطمینان داشته باشیم».



## شاه در برابر روحانیت

از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا بازداشت و تبعید آیت‌الله خمینی

پس از اعلام نتایج رفراندوم و تلگراف تشویق‌آمیز کندی، سرکوب حرکت‌های مخالف با شدت و خشونت بیشتری از سر گرفته شد و صدها نفر از روحانیون و بازاریان و طرفداران جبهه ملی دستگیر و بازداشت شدند. درست یک ماه بعد از اعلام نتایج رفراندوم، شاه طی نطقی به استناد این اصل قانون اساسی که «مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت است» اعلام داشت که نصف جمعیت این مملکت تا کنون برخلاف این اصل مسلم قانون اساسی از حق خود محروم مانده و «ما این آخرین ننگ اجتماعی ایران را در انتخابات آینده برطرف خواهیم کرد». هیئت دولت نیز در اجرای دستور شاه روز نهم اسفند ۱۳۴۱ رسماً حق مشارکت زنان را در انتخابات آینده مجلس شورای ملی تصویب و اعلام نمود و به این ترتیب گامی فراتر از تصویبنامه مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی برداشت. علمای قم در برابر این تصمیم شاه و دولت نیز عکس‌العمل نشان داده و پس از ذکر دلایل غیر قانونی بودن این تصمیم اعلام داشتند که حتی اگر نظر دولت را در این مورد بپذیریم «از صدر مشروطیت تا کنون تمام دوره‌های مجلس شوری برخلاف قانون اساسی تشکیل شده و قانونیت نداشته است. زیرا که طایفه نسوان و بیش از ده طبقه دیگر در قانون انتخابات از دخالت محروم شده‌اند و این مخالف با قانون اساسی بوده است. در این صورت مفسد بسیاری پیش می‌آید که ذیلاً تشریح می‌شود:

الف - کلیه قوانین جاریه در مملکت از اول مشروطه تا کنون لغو و بی‌اثر بوده و

باید باطل و غیرقانونی اعلام شود.

ب - مجالس مؤسسان که تشکیل شده به نظر دولت آقای علم خلاف قانون اساسی و لغو و بی‌اثر بوده و این دعوی برحسب قانون جرم است و گوینده آن باید تعقیب شود.

ج - دولت آقای علم و جمیع دولتهائیکه از صدر مشروطیت تا کنون تشکیل شده است غیر قانونی است و دولت غیر قانونی حق صدور تصویب‌نامه و غیره را ندارد. بلکه دخالت کردن آن در امر مملکت و خزینه جرم و موجب تعقیب است.

د - کلیه قراردادهای با دول خارجی از قبیل قرارداد نفت و غیر آن به نظر دولت آقای علم لغو و باطل و بی‌اثر است و باید به ملت اعلام شود».

در پایان این اعلامیه موکداً آمده است که «تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی‌اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است و با اختناق مطبوعات و فشارهای قوای انتظامی و جلوگیری از طبع و نشر امثال این نهضات و حقائق اقدام به نشر آن به مقدار مقدور می‌شود تا دولتها نگویند ما تصویب‌نامه صادر کردیم و علماء مخالفت نکردند، و به خواست خداوند متعال در موقع خود اقدام برای جلوگیری می‌کنند»<sup>۶۳</sup>.

دو هفته بعد از انتشار این اعلامیه، روز بیست و سوم اسفند ۱۳۴۱، شاه از فرصت بازدید از پایگاه هوایی وحدتی در دزفول استفاده کرده در برابر افسران و افراد نیروی هوایی نطقی ایراد نمود که کلمات زننده و اهانت‌آمیز آن نسبت به روحانیت، هرگز از دل روحانیون بیرون نرفت و پانزده سال بعد در جریان انقلاب بارها و بارها از طرف مقامات روحانی تکرار شد. شاه در این نطق، که بعداً در مجموعه سخنرانی‌های شاه هم درج شد گفت «انقلاب بزرگ ملی ما، همانطور که بارها گفتم تابحال بدون خونریزی و بدون هیچگونه عکس‌العمل ناشایسته‌ای با کمال سرعت پیشروی می‌کند،

۶۳- این اعلامیه به امضای ۹ تن از علمای قم رسیده و به همین جهت به اعلامیه ۹ امضایی معروف شده است. در امضای ذیل اعلامیه هم تقدم و تأخر آقایان رعایت نشده و علمای ۹ گانه به ترتیب زیر ذیل اعلامیه را امضا نموده‌اند: مرتضی‌الحسینی‌النگرودی - احمد الحسینی‌الزنجانی - محمدحسین طباطبائی - محمد الموسوی‌الیزدی - محمدرضا الموسوی‌الکلبایگانی - سید کاظم شریعتمداری - روح‌الله الموسوی‌الخمینی - هاشم الاملی - مرتضی‌الحائری.



ولی باز یکی دو هفته‌ایست که همانطور که سرمای زمستان دارد کم می‌شود می‌بینم یا می‌شنوم که مثل مارهای افسرده‌ای، و چون اینها در کثافت خودشان غوطه‌ور هستند باید گفت مثل شپش‌های افسرده‌ای که دارد کم کم اشعه آفتاب به آنها می‌خورد مثل اینکه این بدبخت‌ها فکر می‌کنند که موقع خزیدن در کثافت خودشان دوبرتبه رسیده است... این عناصر فرومایه با همفکران ارتجاعی خودشان اگر از خواب غفلت بیدار نشوند مشقت عدالت چنان مثل صاعقه، در هر لباسی که باشند، بر سر آنها کوفته خواهد شد که شاید به آن زندگی ننگین و کثافتشان خاتمه داده شود!»<sup>۶۰</sup>

چند روز پس از این نطق توهین آمیز شاه، آیت‌الله خمینی در آستانه عید نوروز سال ۱۳۴۲ عزای عمومی اعلام کرد و ضمن اعلامیه‌ای تحت عنوان «روحانیت اسلام امسال عید ندارد» نوشت «دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرده و به احکام مسلمة قرآن قصد تجاوز دارد. نوامیس مسلمین در شرف هتک است... دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند، یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد یعنی دخترهای هجده ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه‌ها بکشد، یعنی با زور و سرنیزه دخترهای جوان عفیف مسلمانان را به مراکز فحشاء ببرد... هدف اجانب قرآن و روحانیت است، دست‌های ناپاک اجانب با دست این قبیل دولت‌ها قصد دارد قرآن را از میان بردارد و روحانیت را پایمال کند... من این عید را برای جامعه مسلمین عزا اعلام می‌کنم تا مسلمین را از خطرهایی که برای قرآن و مملکت قرآن در پیش است آگاه کنم. من به دستگاه جابره اعلام خطر می‌کنم. من به خدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پائین نگران هستم. دستگاهها با سوءتدبیر و سوءنیت گوئی مقدمات آنرا فراهم می‌کنند. من چاره در این می‌بینم که این دولت مستبد به جرم تخلف از احکام اسلام و تجاوز به قانون اساسی کنار برود و دولتی که پای بند به احکام اسلام و غم‌خوار ملت ایران باشد بیاید. بارالها من تکلیف فعلی خود را ادا کردم... اللهم قذبلغت. و اگر زنده ماندم تکلیف بعدی خود را به خواست خداوند ادا خواهم کرد...»

بدنبال اعلام عزا در عید سال ۱۳۴۲ از طرف آیت‌الله خمینی، عده‌ای از علمای

۶۰- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (به نقل از کتاب سخنان شاهنشاه) - صفحه

تهران و قم نیز جداگانه اعلام عزای نمودند و از آن جمله آیت‌الله سید محمد بهبهانی به مناسبت «تصادف ایام نوروز با دو مصیبت، که یکی تقریباً در هزار و دویست سال قبل بدست دولت جابرین‌العباس بر وجود مقدس حضرت امام صادق(ع) و دیگری در این ایام بر قلب مبارک آن حضرت و آباء و ابناء بزرگوارش سلام‌الله علیهم اجمعین واقع گردید» اعلام عزاداری نمود.

مراسم تحویل سال نو در قم، برای نخستین بار به تظاهرات و پخش تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی برضد رژیم تبدیل شد و روز دوم فروردین گروه‌های کماندونی از تهران برای برهم زدن تظاهرات و مجالس سوگواری که قرار بود در همین روز تشکیل شود وارد قم شدند. صحنه اصلی درگیری مدرسه فیضیه بود که به قتل و جرح عده‌ای از طلاب و روحانیون انجامید و آیت‌الله خمینی ضمن تلگرافی که در پاسخ تلگراف تسلیت «علماء اعلام و حجج اسلام تهران» فرستاد و متن آن چاپ و منتشر شد، درباره آنچه عصر روز دوم فروردین در مدرسه فیضیه رخ داد و پیامدهای آن چنین نوشت:

«...حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبانها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد، با این تفاوت که آنها به مملکت اجنبی حمله کردند و اینها به ملت مسلمان خود و روحانیین و طلاب بی‌پناه. آنها در روز وفات امام صادق علیه‌السلام، با شعار جاویدشاه به مرکز امام صادق و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله کردند و در ظرف یک دو ساعت تمام مدرسه فیضیه دانشگاه امام زمان صلوات‌الله و سلام علیه را با وضع فجیعی در محضر قریب بیست هزار مسلمان غارت نمودند و درب‌های تمام حجرات و شیشه‌ها را شکستند. طلاب از ترس جان خود را از پشت بامها به زمین افکندند، دستها و سرها شکسته شد، عمائم طلاب و سادات ذریه پیغمبر را جمع نموده آتش زدند، بچه‌های شانزده هفده ساله را از پشت بام پرت کردند، کتابها و قرآنها را چنانکه گفته شد پاره‌پاره کردند.»

«اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند، اطراف منازل علما و مراجع محصور به کارآگاه و گاهی کماندو و مأمورین شهربانی است. مأمورین تهدید می‌کنند که سایر مدارس را نیز بصورت فیضیه درمی‌آوریم، طلاب محترم از ترس مأمورین لباسهای روحانیت را تبدیل نموده‌اند، دستور داده‌اند که طلاب را به اتوبوس و تا کسی سوار نکنند، در مجامع عمومی مأمورین درجه‌دار به روحانیین عموماً و به بعضی

افراد با اسم ناسزا می گویند و فحشهای بسیار رکیک می دهند. شبها پاسبانها ورقه های فجیع با امضاء مجهول پخش می کنند.»

«اینان با شعار شاه دوستی، به مقدسات مذهبی اهانت می کنند. شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش. شاه دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه های اسلام، محو آثار اسلامیت. شاه دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام و تبدیل احکام قرآن کریم، شاه دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت. حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است. قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب...»

شاه در روز ششم خرداد سال ۱۳۴۲، که مصادف با دهه اول محرم سال ۱۳۱۳ هجری قمری بود، طی نطقی در کرمان یکبار دیگر با کلمات تند و توهین آمیزی به مخالفان خود حمله کرد و اشارات او در این سخنرانی مستقیماً به روحانیون بود. شاه در این نطق گفت «تمام کسانی که دزد و غارتگرند یا سرگردنه می ایستند برای اینکه مال مردم را به یغما ببرند یا دزد روحی هستند و یا افراد خبیث بدفکر بدطینتی هستند که اصلاً با هر اقدام مفید و خوبی مخالفند... ولی شما باید متوجه باشید اگر اشخاصی با آن زبان آمدند و نزد شما خواستند از این سمپاشیها را بکنند آنها را از خودتان دور بکنید و حقیقتاً مثل یک حیوان نجس اجازه نزدیکی به خودتان را ندهید».<sup>۶۵</sup>

آیت الله خمینی در پاسخ به این سخنرانی شاه، در یکی از شدیدترین حملات خود به شخص شاه و رژیم، که روز عاشورا (سیزدهم خرداد ۱۳۴۲) در مدرسه فیضیه قم ایراد شد چنین گفت:

الان عصر عاشورا است...

گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذرانم این سؤال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین سر جنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا نسبت به زنهای بی پناه و اطفال بیگناه مرتکب شدند؟! زنان و کودکان چه تقصیر داشتند؟ طفل شش ماهه حسین چه کرده بود؟ (گریه حضار) به نظر من آنها با اساس کار داشتند، بنی امیه و

۶۵- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (به نقل از کتاب سخنان شاهنشاه) - صفحه

خاندان یزید با خاندان پیغمبر مخالف بودند. بنی‌هاشم را نمی‌خواستند و غرض آنها از بین بردن این شجره طیبه بود. همین سؤال اینجا مطرح می‌شود که دستگاه جبار ایران با مراجع سر جنگ داشت، با علماء اسلام مخالف بود، به قرآن چه کار داشتند؟ به مدرسه فیضیه چکار داشتند؟ به طلاب علوم دینیه چکار داشتند؟ به سید هجده ساله ما چکار داشتند؟<sup>۶۶</sup> سید هجده ساله ما به شاه چه کرده بود؟ (گریه حضار). به این نتیجه می‌رسیم که آنها با اساس کار دارند. با اساس اسلام و روحانیت مخالفند. اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد. اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علماء اسلام باشند. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد. اسرائیل بدست عمال سیاه خود مدرسه فیضیه را کوبید، ما را می‌کوبد، شما ملت را می‌کوبد، می‌خواهد اقتصاد شما را قبضه کند، می‌خواهد تجارت و زراعت شما را از بین ببرد، می‌خواهد ثروتها را تصاحب کند. اسرائیل می‌خواهد بدست عمال خود آن چیزهایی را که مانع هستند، آن چیزهایی را که سد راه هستند از سر راه بردارد. قرآن سد راه است باید برداشته شود، روحانیت سد راه است باید شکسته شود، مدرسه فیضیه و دیگر مراکز علم و دانش سد راه است باید خراب شود، طلاب علوم دینیه ممکن است بعدها سد راه بشوند باید کشته شوند، از پشت‌بام پرت شوند و سر و دست آنها شکسته شود، برای اینکه اسرائیل به منافع خودش برسد، دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به ما اهانت کرده و می‌کند.

شما اهالی محترم قم ملاحظه فرمودید امروز که آن رفراندوم غلط، آن رفراندوم مفتضح انجام گرفت، آن رفراندومی که برخلاف مصالح ملت ایران بود و با زور سرنیزه اجراء شد، در کوچها و خیابانهای قم، در مرکز روحانیت، در جوار فاطمه معصومه (ع) مستی اراذل و اوباش را راه انداختند، در اتومبیلها نشانند و گفتند مفت‌خوری تمام شد! پلوخوری تمام شد! آیا این طلاب علوم دینیه که لباب عمرشانرا، مواقع نشاطشان را در این حجرات می‌گذرانند و ماهی جهل‌الی صدتومان بیشتر ندارند مفت‌خورند؟! ولی آنها تیکه یک قلم در آمدشان هزاران میلیون تومان است مفت‌خور نیستند؟ آیا ما مفت‌خوریم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی از دنیا می‌روند همان شب آقازاده‌هایش شام نداشتند (گریه حضار) ما که

مرحوم بروجردی ما وقتی که از دنیا می‌روند ششصد هزار تومان (بابت شهریه حوزها) فرض باقی می‌گذارند ایشان مفت‌خورند؟ ولی آنهایی که بانکهای دنیا را از دسترنج مردم فقیر انباشته‌اند، کاخهای عظیم را روی هم گذاشته‌اند، باز هم ملت را رها نمی‌کنند و باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را به جیب خود و اسرائیل برسانند مفت‌خور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفت‌خور کیست... من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم دست از این اعمال و رویه بردار، من میل ندارم که اگر روزی اربابها بخواهند تو بروی مردم شکرگزاری کنند، من نمی‌خواهم تو مثل پدرت باشی.

شما ملت ایران بیاد دارید، پیرمردها، چهل ساله‌ها، حتی سی‌ساله‌هایتان نیز بیاد دارند که در جنگ دوم جهانی سه دولت اجنبی به ما حمله کردند، شوروی و انگلستان و آمریکا به ایران ریخته مملکت ما را قبضه کردند. اموال مردم در معرض تلف بود، نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می‌داند مردم خوشحال بودند که پهلوی رفت! من نمی‌خواهم تو اینطور باشی. من میل ندارم تو مثل پدرت باشی. نصیحت مرا بشنو، از روحانیت بشنو، از علماء اسلام بشنو، اینها صلاح ملت را می‌خواهند، اینها صلاح مملکت را می‌خواهند. از اسرائیل نشنو، اسرائیل به درد تو نمی‌خورد. بدبخت، بیچاره، چهل و پنج سال از عمرت میره، یک‌کمی تأمل کن، یک‌کمی تدبیر کن، یک‌قدری عواقب امور را ملاحظه کن، کمی عبرت بگیر، عبرت از پدرت بگیر، اگر راست می‌گویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی بد فکر می‌کنی، اگر دیکنه می‌کنند و بدست تو می‌دهند در اطراف آن فکر کن، چرا بی‌تأمل حرف می‌زنی؟ آیا روحانیت حیوان نجس است؟ اگر اینها حیوان نجس هستند چرا ملت دست آنها را می‌بوسد؟ چرا به آبی که آنان می‌آشامند مردم خود را تبرک می‌کنند؟ آیا ما حیوان نجس هستیم؟! (گریه و احساسات شدید) خدا کند که مراد تو از این جمله که «اینها مثل حیوان نجس هستند» علماء و روحانیت نباشد و گرنه تکلیف ما با تو مشکل می‌شود و تکلیف تو مشکل‌تر می‌گردد. نمی‌توانی در اینجا زندگی کنی، ملت نمی‌گذارند که به این وضع ادامه دهی. آیا روحانیت و اسلام ارتجاع سیاه است؟ لکن تو مرتجع سیاه انقلاب سفید کردی؟ انقلاب سفید بیا کردی؟ چه انقلاب سفیدی کرده‌ای؟ چرا اینقدر می‌خواهی مردم را اغفال کنی؟ چرا مردم را اینقدر تهدید می‌کنی؟

امروز به من خبر دادند که عده‌ای از وعاظ و خطباء تهران را برده‌اند سازمان

امنیت و تهدید کرده‌اند که از سه موضوع حرف نزنند: ۱- از شاه بدگوئی نکنند  
 ۲- به اسرائیل حمله نکنند ۳- نگویند اسلام در خطر است، و دیگر هرچه بگویند  
 آزادند. تمام گرفتاریها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است. اگر از این  
 سه موضوع بگذریم دیگر اختلافی نداریم. باید دید اگر ما نگوئیم اسلام در معرض  
 خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما نگوئیم شاه چنین و چنان است، آیا  
 آنطور نیست؟ اگر ما نگوئیم اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است آیا  
 خطرناک نیست؟ و اصولاً چه ارتباط و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان  
 امنیت می‌گوید از اسرائیل نیز صحبت نکنید! آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی  
 است؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه یهودی است؟!!

آقای شاه! شاید اینها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم  
 کافری تا از ابران بیرونت کنند و به تکلیف تو برسند! تو نمی‌دانی اگر یک روز  
 صدایی دربیاید و ورق برگردد هیچکدام از اینها که اکنون دور تو را گرفتارند با تو  
 رفیق نیستند! اینها رفیق دلارند، اینها دین ندارند، اینها وفا ندارند، دارند همه چیز  
 را به گردن تو بیچاره می‌گذارند... آن مردک - که حالا اسم او را نمی‌برم هر وقت  
 که دستور دادم گوش او را ببرند نام او را می‌برم - آمد به مدرسه فیضیه و سوت  
 کشید، کماندوها اطراف او مجتمع شدند، فرمان حمله داد: بریزید، بکوبید. تمام  
 حجرات را غارت کنید، همه چیز را از بین برید، وقتی که از او می‌پرسی که چرا  
 این جنایات را کردید، می‌گوید شاه گفته است، فرمان ملوکانه است که مدرسه  
 فیضیه را خراب کنیم، اینها را بکشیم و نابود کنیم!

مطالب خیلی زیاد است. بیشتر از آنهاست که شما تصور می‌کنید. حقایقی در  
 کار است. مملکت ما، اسلام ما، در معرض خطر است. آن چیزی که در شرف  
 تکوین است سخت ما را نگران و متأسف ساخته است. از وضع ایران، از وضع این  
 مملکت خراب، از وضع این هیئت دولت و از وضع این سردمداران حکومت نگران  
 و متأسف هستیم و از خداوند بزرگ اصلاح امور را خواهیم.

در سخنان آیت‌الله خمینی، علاوه بر کلمات تندی که در مورد شاه به کار گرفته  
 شده و در آن تاریخ برای کسی باور نکردنی نبود، اشارات مکرر ایشان به اسرائیل و  
 نقش اسرائیلیها در ایران جلب توجه می‌کند، و شگفت اینک درست در همین تاریخ

نماینده شخصی «داوید - بن گوریون»<sup>۶۷</sup> نخست‌وزیر وقت اسرائیل با پیام مهمی از طرف او وارد تهران شده و با شاه مشغول مذاکره بود. این راز برای نخستین بار در کتابی که در سال ۱۹۸۸ از طرف یکی از مقامات امنیتی سابق اسرائیل در آمریکا منتشر شد فاش گردید و نظر به اهمیت آن در رابطه با سخنان آیت‌الله خمینی عیناً ترجمه می‌شود.

کتابی که به آن اشاره شد «مثلث ایرانی»<sup>۶۸</sup> نام دارد که مربوط به روابط سه‌جانبه ایران و آمریکا و اسرائیل است. نویسنده کتاب «ساموئل سگو»<sup>۶۹</sup> از مقامات امنیتی سابق اسرائیل می‌باشد که در بیش از سیصد صفحه کتاب خود تمام جزئیات مربوط به روابط ایران و اسرائیل را فاش می‌کند. نویسنده پس از اشاره به مسافرت‌های متعدد مقامات اسرائیلی، از جمله خود بن گوریون به ایران در سالهای قبل (از سال ۱۹۵۸ به بعد) به روابط ایران و اسرائیل در اوائل سال ۱۹۶۳ (اواخر سال ۱۳۴۱ و اوائل ۱۳۴۲) اشاره کرده و می‌نویسد:

«باوجود خطراتی که از طرف نیروهای مذهبی مخالف اسرائیل در ایران، متوجه شاه و منطقه شده بود، دولت اسرائیل از فشار خود به شاه ایران، برای برقراری روابط کامل دیپلماتیک بین دو کشور نکاست. بن گوریون پس از اعلام طرح وحدت سه کشور مصر و سوریه و عراق، فرصت را برای تجدید تلاش در این زمینه مساعد تشخیص داد و روز ۲۳ مه سال ۱۹۶۳ (دوم خرداد ۱۳۴۲) طی نامه‌ای به‌عنوان شخص شاه، که به‌وسیله فرستاده ویژه‌ای به تهران ارسال گردید، متذکر شد که موقعیت ژئوپولیتیک ایران و اسرائیل ایجاب می‌کند که این دو کشور بر همکاری‌های خود برای مقابله با دشمنان داخلی و خارجی بیفزایند. بن گوریون با اشاره به همکاری‌های گذشته دو کشور در زمینه‌های نظامی و امنیتی و کشاورزی و تبلیغات، متذکر شد که همکاری در تمام این زمینه‌ها در صورت برقراری روابط کامل دیپلماتیک، بین دو کشور قابل توسعه است. بن گوریون همچنین تأکید نمود که تازمانی که روابط دو کشور جنبه محرمانه و اسرارآمیز دارد اسرائیل نمی‌تواند حداکثر امکانات خود را در ایران بکار بگیرد.»

«بن گوریون در نامه خود به نتایج وحدت مصر و سوریه و عراق اشاره کرده و

67- David Ben-Gurion

68- The Iranian Triangle

69- Samuel Segev